



مرد کینه جو وقتی فهمید یکی از بستگانانش به اتهام قتل با وجود تلاش برای رضایت قصاص شده است، تاب نیاورد و پس از مدتی با انگیزه انتقام جوانه برادر مقتول را با ضربه های چاقو کشت.

این متهم پس از حدود پنج سال بعد از اینکه به قصاص محکوم شده بود و در یک قدمی قصاص قرار داشت، صبح دیروز با رضایت اولیای دم از اعدام رهایی یافت و حالا قرار است ...

• دو شنبه، ۲۶ تیر ۱۴۰۲
• ۲۸ ذی الحجه ۱۴۴۴
• سال بیست و نهم
• شماره ۸۲۳۴

Iran
Newspaper

ISSN1027-1449
Keytitle: IRAN (Tehran)
irannewspaper.ir

حوادث



ماجراهای تلخ و شیرین / کارشناسی پرونده ها / داستان های خواندنی جنایی / خاطرات جامانده و ... هر روز در روزنامه ایران

تیترها

خطر بزهکار شدن دانش آموزان در تاپستان داغ

فراهم کردن فرصتی برای رشد رفتارهای مثبت کودکان، اساس اکثر تلاش‌ها برای پیشگیری از جرم و خشونت جوانان است. نزدیک به سه دهه است که در جهان، مریبان، سیاستگذاران و متخصصان در بخش ممانعت از شکل گیری جرم‌ها و تخلفات به دنبال راهبردهای مناسب برای پیشگیری از جرم و جنایت هستند.

۱۶

در تبریز این زن نقش رئیس پلیس جنایی را بازی می کرد

بازداشت خانم سرهنگ قلابی

زنی کلاهبردار که با معرفی خود به عنوان رئیس تیم جنایی پلیس آگاهی آذربایجان شرقی از مردم تبریز اخاذی می کرد پس از بازداشت با حکم دادگاه کیفری دو تبریز به زندان محکوم شد.

۱۶

سردار عزیزی رئیس پلیس غرب استان تهران در گفت و گو با «ایران» تشریح کرد

مثلث جرم در ایران

پدیده سرقت یکی از آسیب‌های اجتماعی است که سابقه تاریخی به بلندای عمر بشر دارد. این آسیب در همه جوامع وجود دارد، اما مقدار آن نوع برخورد با آن به تناسب هر فرهنگ و جامعه متفاوت است.



۱۸

آتش افروزی مرگبار در پارک کودک

مرد خشن که دوستش را در پارک کودک زنده زنده به آتش کشیده بود در دادگاه کیفری یک استان تهران محاکمه می شود.

۱۸



سوگند

زیر نور فانوس

احساس می کرد روز خوبی است. پشت میز کارش نشسته بود و در حال حسابرسی اداره اش بود که تلفن زنگ خورد و گوشی را برداشت، صدای مجید بردارش را از آن سوی گوشی شنید. سلام داداش میتونی مرخصی بگیرم؟! مجید جان چطور مگه اتفاقی افتاده؟ نه جایی کار دارم می خوام با من باشی، راستشو بخوای باید برم بیمارستان آزمایش خون بدم، میدونی که من از خون می ترسم .



دختر جوان سرنوشت عبرت آموزی دارد

فرار با پایهای خون آلود از زندان ابلسی

معصومه مرادپور شب همه جا گسترده بود، دشت سینه وسیع و داغش را در برابر وزش نسیم ملایمی قرار داده بود، نسیمی آهسته و آرام به روی سینه اش می خیزد و دامن کشان می گذشت، سکوتی ابهام آمیز بر همه جا حکمفرما بود، بر سقف نیلگون آسمان ستارگانی چند دور از چشم من جلوه گر بودند. گاه گاه شبهه چند اسب بی شکب سکوت دشت را در هم می شکست و سو سوئی چند مشعل پرده سیاه شب را می درید و پیش می رفت.

دنبال عشق و آرامشی بودم که زندگی پرایم بسازد و شادی و نشاط بیافریند اما با حيله و دروغ عمرم را تباه کرد. یک صبح سرد و پاییزی هوا آرام بود ولی سرما از در و پنجره ها به هر زحمتی شده خود را به داخل اتاق می کشید. گویی هوا هم از سردی خودش به تنگ آمده بود و به دنبال مأوی گرم بود. با خود می اندیشیدم که در این سال های تنهایی و سختی کشیدن، پرندگانی که پشت پنجره می نشستند و گریه ای که گاه و بی گاه در حیاط خانه پرسه می زد، هر کدام به سهم خود بخشی از روز مرا بر می کردند اما من قدر آن روزها را ندانستم.

این وقایع مدام فکرم را درگیر کرده اند، با خود می گویم که به خاطر یک عشق پوشالی همه چیز را خراب کردم. مرجان سرشار از اضطراب هایی که در نقاب صورتش موج می زد، وارد اتاق مشاوره شد... حال خوبی نداشت. احتیاج به کمک برای برگشتن به خانه دارد اما از ترس رفتارهای اعضای خانواده نمی تواند تصمیم درستی بگیرد.

دختر نوجوان درحالی که بغض پشت هجی کلماتش پنهان شده، می گوید: من ۱۴ سال بیشتر ندارم و به خاطر شرایط حاکم در خانواده مجبور به فرار شدم؛ خانواده های خشن و سختگیر با محدودیت های زیادی که برایم قائل بودند، حق هیچ گونه اظهار نظری نداشتند، باید به خواسته ها و حرف های آنها توجه می کردم. خسته شده بودم، بارها خودکشی کردم که نافرجام بود، شاید خدا دوستم داشت اما دیگر نمی توانستم فضای خانه را تحمل کنم. حس می کردم در قفس زندانی شده ام. هیچ اراده و اختیاری برای کارهایم نداشتند. همچون روپای شده بودم، یک روز خیلی گرم که صدای کنجشک ها از درخت روبه روی در خانه مان جیک جیک شان سکوت کوچه را شکسته به خانه برگردم...

نگاه کارشناسی

زهرا بیات کارشناس ارشد روانشناسی مراجعه کننده دختری ۱۴ ساله است که در یک خانواده ضعیف به دنیا آمده است. فرزند سوم خانواده است و ۲ خواهر و ۲ برادر دارد. از دوران ابتدایی ترک تحصیل کرده است و شرایط مالی بدی دارد و در محدودیت و در مواجهه با رفتار بدی بوده است. مرجان فرصت ابراز وجود و زندگی خانوادگی را نداشته است و خشونت خانوادگی و بد رفتاری ها آزارش می داد. پایین بودن سطح تحصیلی فرد و خانواده، نداشتن مهارت های زندگی، عدم توجه به خواسته های فرد و عدم ارتباط صحیح با والدین، ناتوانی فرد در برطرف کردن مشکلات شخصی خود و احساس شکست های مکرر در زندگی باعث فرار از خانه شده است.

برخوردهای از پرورش سالم در خانواده که نخستین پایگاه تربیتی است، به فرد این فرصت را می دهد که در اجتماع موفق و قابل احترام باشد. خانواده محل آسایش و آرامش و آبراه کوچکی است که فرد را به اقیانوس جامعه پیوند می دهد. پدر و مادر که در تربیت فرزندان به گونه ای بیکارچه عمل می کنند و انتظارات تقریباً یکسان و مشخصی دارند، فرزند را در یک مرکز مدیریت واحد قرار می دهند. رفتار صمیمانه اعضای خانواده می تواند مسیر صحیح را به فرزندان نشان دهد که در این مورد ملاحظه می شود با دیدن کوچک ترین تخلف از فرزند واکنش شدید نشان داده شده و برخورد پیوندی که از اصول مهم ایجاد صمیمیت است، وجود ندارد. امتیاز دادن و تشویق کردن فرزندان در قبال کارهای مثبت نقش ارزنده ای در سازندگی آنها دارد که اینجا فقط رفتارهای پرخطر و برخوردهای فیزیکی دیده می شود. خانواده وقت کافی در اختیار فرزند نگذاشته و با فرد گفت و گوی سالم و سازنده نداشتند و از



دیدگاه های او بهره نرفته است زیرا فرزند هم دارای فکر و عقیده است و باید به باورهای وی احترام گذاشت و رفتاری عادلانه داشت. خانه محلی امن و پناهگاهی مستحکم برای فرد نبوده است. در حضور وی مشاجره بوده و مدام از عیب ها گفته شده و سرزنش های بسیار وجود داشته است. به فرد مسئولیتی واگذار نشده است تا اهل اندیشه، کار و سازندگی شود. به فرزند کمک نشده است تا درست بیندیشد و شوق بهتر شدن، با لیاقت بودن، پاکی و عفت در خودش به وجود بیاورد و در نهایت برای فرار از شرایط و جستجوی لذت های زودگذر با وعده های فریبنده و دروغین، دختر جوان فرار می کند و تسلیم خواسته های پسر می شود. تعارض بین والدین و اختلافات خانوادگی، مشکلات مالی در خانواده، بی توجهی به نیازهای روانی و عاطفی در خانواده، عدم محبت، سرزنش، تحقیر، کم سوادی والدین، تعارضات حل نشده، فقر فرهنگی، مصاحبت با افراد ناباب، فاقد شبکه حمایتی دوستانه، احساس غم و اندوه، احساس ناپسندگی اجتماعی، ناامیدی در زندگی، بی کفایتی و درماندگی و اضطراب از جمله عوامل فرار گرفتن مرجان در پرتگاه زندگی محسوب می شود. از هم گسختگی خانواده و کاهش انسجام و یکپارچگی آن و افزایش رفتارهای خشن والدین که منجر به اخراج یا فرار فرزند از خانه می شود، اولین یا دومین فرزند خانواده بوده، احساس نیکد طرف میزان مشکلات و نیازهای ارضا نشده فرزندان را می افزایشد و از طرف دیگر میزان احساس امیدواری شان را در حل مشکلات حتی در آینده دور می کاهشد؛ لذا به واسطه اینکه فرد اولین یا دومین فرزند خانواده بوده، احساس استقلال کرده و مسائل خانواده را درک می کند و به عبارتی نیازمند پذیرش خانواده است ولی به دلیل کاهش اهمیت و احترام اجتماعی،

همراه ۳ دختر و ۳ داماد به آنجا رفتیم و آنها را در شرایط بدی دیدیم. حالا آمده ام تا از آنها شکایت کنم. اگر بعد از روبه رو شدن با ما از خانه بیرون رفت و گریخت و نمی دانم کجاست؟ یا این شکایت، زن ۶۰ ساله بازداشت شد و گفت: قبول دارم مدتی بود تلفنی با مرد بنگاهی رابطه داشتم اما ما فقط تلفنی با هم صحبت می کردیم. مأموران به ردیابی مرد بنگاهی پرداختند و وی بازداشت شد اما ادعا کرد به درخواست گلی به خانه وی رفته بود. بدین ترتیب برای گلی و مرد بنگاهی کیفرخواست صادر و پرونده شان به شعبه چهارم دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد و آنها از خود دفاع کردند.

در دادگاه در این جلسه همسر گلی درخواست اشد مجازات را مطرح کرد. سه دختری نیز گفتند ما مادرمان را در شرایط بدی دیدیم به همین خاطر از او و مرد بنگاهی شاک می هستیم و برایشان اشد مجازات می خواهیم. وقتی زن سالخورده روبه روی قضات ایستاد، اظهارات عجیبی را مطرح کرد. وی گفت: من و همسر سال هاست با هم اختلاف داریم. آخرین بار او قول داد مهره ام را ببردازد. من از او خواستم تا خانه را به نام من سند بزند اما او قبول نکرد و هر بار بهانه ای آورد. در آخرین دعوا

۳ خواهر و پدرشان افشا کردند

انتقام سیاه زنانه

وقتی دختران زن سالخورده او و مرد غریبه را در خلوت خانه دیدند، وی ادعای عجیبی را مطرح کرد. این زن مدعی شد برای اینکه آبروی همسرش را ببرد، مرد غریبه را به خانه اش دعوت کرده است. رسیدگی به این پرونده از یک سال قبل با شکایت مرد ۶۵ ساله ای به نام مجتبی آغاز شد. وی که به پلیس آگاهی پاکدشت رفته بود از همسر ۶۰ ساله اش به نام گلی و یک مرد غریبه به نام اکبر شکایت کرد. این مرد در تشریح ماجرا گفت: ۴۰ سال است که با همسرم ازدواج کرده ام و ۳ دختر و ۳ داماد دارم. اما سال هاست من و همسرم با هم اختلاف داریم. چند سال قبل همسرم مهره اش را خواست. او می گفت باید خانه ام را به عنوان مهره به نام او سند بزنم. اما من قبول نکردم و همین موضوع باعث شدید تر شدن اختلاف میان ما شد. مدتی بود به رفتارهای همسرم مشکوک شده بودم تا اینکه او را تحت نظر قرار دادم و متوجه شدم با مرد بنگاهی به نام اکبر در رفت و آمد است. اکبر ۴۷ سال دارد و بنگاهش سرخیان ما است. من که از رابطه پنهانی همسرم با اکبر شوکه شده بودم، ماجرا را به دخترانم گفتم و از آنها کمک خواستم. آخرین بار من و دخترهایم همسرم را زیر نظر گرفتیم و متوجه شدیم وقتی گلی در خانه تنها است اکبر به آنجا رفته است. من همان موقع به

